

# تأملی در آفرینش

علی‌داریبی

به طرف آن رها می‌کند. در اصطلاح عرفی منظور از هدف در افعال انسانی عبارت است از فایده‌ای که بر کار مترتب می‌شود و فاعل مختار، آن فایده را در نظر می‌گیرد و برای رسیدن به آن فایده فعلش را انجام می‌دهد، اصطلاح فلسفی «علت غایی» هم به این معنی اشاره دارد زیرا فاعل مختار ابتدا علت غایی را تصور و بعد از تصدیق فعل را بخاطر آن انجام می‌دهد.

نکته‌ای که باید مورد دقت و تأمل واقع شود این است که واژه «غایت» معمولاً به معنای منتهی‌الیه حرکت بکار می‌رود و نسبت بین موارد آن با موارد هدف «عموم و خصوص من وجه» است. اما در عین حال گاهی غایت به معنای علت غایی بکار می‌رود و این خطایی است که باید مواظبت کرد که به آن گرفتار نیامده

با توجه به نوعی کمال، از ذات اقدس الهی انتزاع می‌شود مانند حیات و علم و قدرت و ... و یا مفاهیمی است که از نوعی رابطه بین خدای متعال و مخلوقاتش انتزاع می‌شود مانند خالقیت و رازقیت و ... دسته اول را «صفات ذاتیه» و دسته دوم را «صفات فعلیه» می‌نامند.

بدین ترتیب خالقیت یا آفرینندگی از صفات فعلیه خداوند است و سؤالات عمده‌ای که در ارتباط با این صفت مطرح می‌شود این است که آیا خداوند برای آفریدن و خلقت، هدفی دارد؟ آیا هدف او هم همچون هدفی است که انسانها دنبال می‌کنند؟ اهداف آفرینش چیست؟ و ...

## مفهوم هدف

معنای لغوی واژه «هدف»، نقطه و نشانه‌ای است که تیرانداز در نظر می‌گیرد و تیر را

از براهین اثبات ذات اقدس اله، صفات او هم بدست می‌آید. این صفات در یک تقسیم به دو دسته صفات وجودی و سلبی تقسیم می‌شوند. با توجه به کمالات نامتناهی الهی، هرگونه مفهومی که دلالت بر کمال داشته باشد و مستلزم هیچگونه نقص و محدودیتی نباشد، قابل صدق بر خداوند تبارک و تعالی خواهد بود و هر نوع مفهومی که رایحه نقص و محدودیتی را به مشام برساند، از خداوند سبحان، سلب خواهد شد.

بحث صفات الهی در بین فلاسفه و متکلمین به تعداد معینی از صفات منحصر شد که به دو دسته (صفات ذاتیه، و صفات فعلیه) تقسیم می‌گردد.

## صفات ذاتیه و فعلیه

صفات ذاتیه و فعلیه که خداوند نسبت داده می‌شود یا



تا بین این دو، خلط نگردد و احکام یکی به دیگری سرایت داده نشود.

### اعمال اختیاری

انسان در انجام کارهای اختیاری اش، نخست، تصویری از کار و نتیجه آن پدید می آورد و مقدمات و واسطه بودن کار برای حصول نتیجه و فایده مترتب بر آن، مورد تصدیق قرار می گیرد. سپس شوق به خیر و کمال و فایده ای که مترتب بر کار می شود در نفس حاصل، و در پرتو آن، شوق به خود کار پدید می آید، و در صورت فراهم بودن شرایط و نبودن موانع، شخص تصمیم بر انجام کار می گیرد. و در حقیقت، عامل اصلی و محرک واقعی برای انجام دادن کار، شوق به فایده آن است، و از این روی، باید علت غایی را همان شوق بحساب آورد و متعلق آن مجازاً و بالعرض علت غایی نامیده می شود.

اصولاً همه کارهای اختیاری نوعی هدف و غرض را دنبال می کند. حتی آن افعالی که مسامحه «بی هدف» گفته می شود چون با نگاه دقیق بررسی شود، بی هدف نیست. مثلاً اگر شما در خیابان با دوست خود مواجه شوید و از او بپرسید: چرا قدم می زنی؟ و او جواب دهد همینجوری مقصودی ندارم. ممکن است توهم شود که او در کارش هدفی ندارد. ولی نظر دقیق می نمایاند که همان قدم زدن هم برای این بوده که تفرجی و انبساط خاطری حاصل آید. اما چون معمولاً از قدم زدن و راه رفتن، رسیدن به مقصودی هدف است، اگر کسی این هدف معمول را نداشته باشد می گویند «هدف» ندارد. در صورتی که هدف دارد ولی هدف متعارف ندارد.

### نیازمندی انگیزه عمل

تمامی اهدافی را که انسان با اعمالش، قصد رسیدن به آنها را دارد، برای تأمین نیازی از نیازهای او یا ارضاء یکی از امیال و گرایشهای درونی و روانی اوست. خوردن غذا برای اشباع غریزه تغذی و تحصیل علم برای اشباع میل حقیقت جویی است و ...

البته انسان ممکن است اعمالی انجام دهد و گمان برد که آن کارها را صرفاً به خاطر دیگری

انجام داده و هیچ نفعی را برای خودش جستجو نکرده است. مثلاً مریض مفلوک و بی نوایی را می بیند، حس انسان دوستی او را وادار می کند که به او کمک کند یا کسانی که به خیال خود برای میهن و جامعه خود کار می کنند و حتی خود را به کشتن می دهند، یا کسانی که برای خدا کار می کنند و می گویند ما برای خود نفعی حتی ثواب اخروی در نظر نداشتیم، و ... ولی با دقت می بینیم که در همه اینها انگیزه اصلی رساندن نفعی به خود و رفع نیازی از خود است. در آنجا که یک مریض دید، عاطفه نوع دوستی اش تحریک شد و یک نیاز روانی در او پدید آمد و برای ارضاء آن عاطفه، به آن مریض کمک نمود و اگرچه این عمل نفعی برای مریض داشته ولی غیرمستقیم به نفع خود عامل بوده است. آن کسی که برای میهنش خدمت می کند، او هم یک عاطفه میهن دوستی، نوع دوستی و یا جامعه دوستی داشته است که برای رسیدن به آن ارزش، این کار را انجام داده است یا فکر می کرده در صورتی که برای میهن کشته شود بعدها نام نیکش بر زبانها می ماند و یک قهرمان ملی می شود. با هریک از این افکار یک نیاز روانی در او حاصل می شود که با انجام آن کار، این نیاز رفع می شود حتی کسی که برای خدا کار می کند برای رفع نیاز خود است چون او معتقد است وقتی برای رضای خدا کار کند، کارش ارزش بیشتری دارد و فضیلت بیشتری عایدش می شود. نیاز به آن فضیلت دارد و برای رفع آن، کار را برای خدا انجام می دهد.

اساساً خلقت انسان بعنوان یک موجود دوبعدی به گونه ای است که او با میل فطری کمال جویی طالب رفع نقایصش است و همین پی جویی کمال او را «معامله گر» نموده است تا او با این خصلت و خصیصه بتواند «کمال» را در پی رفع نقایصش در آغوش گشود. البته این خصیصه بسان تمامی عوامل تکامل آفرین اگر بدرستی مورد بهره برداری قرار نگیرد. او را به سقوط در عالم حیوانیت و حتی پست تر از آن خواهد کشاند یعنی یک خصلت است که هم می تواند

او را به بام گردون برآرد و هم می تواند در چاه ویل در افکند.

زانکه از قرآن بسی گمراه شدند

زان رسن قومی درون چه شدند

مرسن را نیست جریمی ای عنود

چون ترا سودای سربالا نبود

باید توجه داشت وقتی گفته می شود انسان در هر کاری بدنبال منفعت است، بخاطر آن است که برای خود استقلالی قائل است. اما ممکن است انسان به «مقامی» برسد یا «حالی» پیدا کند که در آن حال خودش را هم فراموش کند و استقلالی برای خود در مقابل عظمت الهی نبیند. در اینصورت از مورد بحث ما خارج است و اعمال و گفتار آنمه معصومین و اولیاء بزرگوار را باید در این ردیف محسوب داشت و گرنه تا انسان خودش را می بیند و بقول عرفا فانی فی الله نگشته، در نهایت «خود» را منظور می دارد.

### هدف افعال الهی

تا اینجا بدست آمد که انسان در افعال خود هدف و غرضی را دنبال می کند که عبارت است از «فایده ای» که هنگام فعل در نظر دارد. اما از آنجا که خداوند کمال مطلق است و هیچ گونه نقص و نیازی ندارد، تا برای تأمین آن، کاری انجام دهد؛ پس نمی تواند معلل به اغراضی مثل اغراض آدمی باشد یعنی محال است که خداوند هدفی داشته باشد آنچنان که در افعال انسانی وجود دارد.

با توجه به این جنبه است که اندیشمندان گفته اند: خداوند در افعالش هدفی را دنبال نمی کند زیرا خداوند مثل انسان، کمالی را فاقد نیست تا «کار» و «فعل» را بخاطر آن انجام دهد اما چگونه می شود برای افعال الهی «هدفی» قائل نشد و در عین حال به «حکیمانه» بودن فعل او فتوا داد زیرا ما گفتیم که خداوند سبحان غرض و هدفی خارج از ذات خودش ندارد. پس کار خدا برای هدف انجام نمی گیرد و کاری که برای هدفی انجام نگردد عبث و بیهوده است.

اما بسیاری صفات هستند که هم در مورد خداوند و هم در مورد مخلوقات کاربرد دارد و



این به معنای اشتراک خدا و خلق در صفات نیست، اگر بتوان جهات نقصی «صفت» را از آن زدود آنگاه شایستگی آنرا پیدا می‌کند که بر ذات اقدس الهی هم حمل شود.

صفت «هدف» برای افعال آدمی به گونه‌ای به کار می‌رود که مزوج و مألوف با نقص است زیرا انسان برای رفع نیازش «فعل» را انجام می‌دهد و «هدف» برای اینکه نیازی را پاسخگوست مقصود می‌شود. گاهی هم انسان برای اینکه قدرت کافی برای رسیدن به هدفی را بیابد ناچار می‌شود که اهداف مقدماتی را در نظر بگیرد یعنی انسان کاری را انجام می‌دهد تا قدرت بر کار دیگری را بعد از آن پیدا کند و .. اگر این جهات نقصی را حذف کنیم می‌توانیم افعال الهی را هم دارای «هدف» ذکر کنیم. چنانچه در تعریف «هدف» گفته شده هدف چیزی است که کار به خاطر آن انجام می‌گیرد و قیود در نظر گرفته نشده، آنگاه این معنای تلطیف شده قابل نسبت به خدا هم خواهد بود.

پس می‌توان بین دو مسأله جمع کرد: بین آنچه دلالت دارد بر اینکه فعل خدا هدف دارد و آنچه دلالت می‌کند بر این که کار خدا معلول به اغراض نیست، و حاصل آن اینکه: افعال الهی معلول به اغراض خارج از ذات نیست.

#### خداوند چرا خلق می‌کند؟

برای تبیین این نکته که افعال الهی غرضی خارج از ذات او ندارد بهتر است اول معلوم شود که او اگر نیازی ندارد و بیرون از خودش هدفی را جستجو نمی‌کند؛ اصلاً چرا خلق می‌کند؟

پاسخ این سؤال به تصویری که ما از خداوند داریم بازگشت دارد. در معارف الهی با براهین قاطع و صریح وجود خداوند و یکتایی او و کمال مطلق بودنش به اثبات رسیده است. او وجودی بی‌حد و حصر و بدون هیچگونه نقص است. حال اگر تصور درستی از این صفات بدست آمده از براهین توحیدی داشته باشیم، پاسخ آن سؤال از همین تصور بدست می‌آید؛ خداوند نقصی و نیازی ندارد که بخاطر آن خلق کند، بلکه به عکس اگر خلق می‌کند بخاطر کمالش است. در مقام تمثیل

می‌شود گفت همچنانکه «نور» بخشی خورشید از کمال نورانیت و ذاتی اوست خلقت خداوند هم از کمال وجودی اوست. کمال مطلق دوست دارد که متجلی شود؛ «وجود» همراه با آثار است و تنها وجود اصیل، دوست دارد که آثار و صفاتش را متجلی سازد.

راستی اگر وجودی متجلی نشود و فیض نرساند چگونه صفات کمالیه او ظهور خواهند کرد، و اگر صفات موجودی مجال ظهور نیابند آیا می‌شود وجودش را اثبات کرد؟ خداوند خلق می‌کند چون فیاض است، رحمان است، علیم است، قادر است و ... تمام صفات ذاتیه خداوند «کمال علی الاطلاق» بودنش را گواهند و تجلی خداوند از رهگذر این صفات ذاتیه «خلقت» او را به منصفه ظهور می‌رساند. ملاحظه می‌شود که برخلاف انسان که فعل و عملش بخاطر رفع نقص و نیاز و جستجوی کمال است، فعل الهی از آنجا ظهور می‌کند که او موجودیست کامل و بی‌نیاز.

بدیهی است که موجود کامل، هدف اصیل افعالش نمی‌تواند موجود ناقص باشد و خداوند تبارک و تعالی که کمال مطلق است در افعالش هدفی جز ذات اقدسش نمی‌تواند داشته باشد. و همو از آنجا که کمال علی الاطلاق است نمی‌تواند محبت خودش را اولاً و بالذات معطوف به موجودی ناقص سازد. بلکه محبوب اولی و اصیل خداوند، خود ذات اقدس اوست. به بیان عرفانی خداوند بطور اصیل خودش را دوست دارد و به همین علت دوست دارد که صفاتش تجلی پیدا کند و بالاخره هرکاری که انجام می‌دهد برای خود اوست و از آنجا که خودش را دوست دارد - بدون اینکه این دوست داشتن نفعی برای او دربرداشته باشد - آثار خود را دوست دارد و ایجاد می‌کند.

و همانگونه که علم الهی با لاصاله به ذات مقدس خودش و بالتبع به مخلوقاتش که جلوه‌هایی از وجود او هستند با اختلاف مراتب و درجاتش تعلق می‌گیرد حب الهی هم با لاصاله به ذات مقدس خودش و بالتبع به خیر و کمال مخلوقاتش تعلق می‌گیرد پس اگر مولانا

جلال‌الدین بلخی در مورد هدف خلقت می‌سراید:

من نکردم خلق تا سودی کنم

بلکه تا بر بندگان جودی کنم

این هدف متوسطی است که می‌توان برای خداوند عنوان نمود زیرا نفع رساندن به بندگان چیزی است خارج از ذات الهی، و نمی‌تواند هدف نهایی خداوند در افعالش قلمداد شود.

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان راه جمعی بین اقوال سه‌گانه یاد شده در نظر گرفت یعنی منظور کسانی که علت غایی را فقط ذات اقدس الهی دانسته‌اند این است که مطلوب ذاتی و بالاصاله برای خدای متعال چیزی جز ذات مقدسش که خیر مطلق و دارای کمالات بی‌نهایت است، نیست، و منظور کسانی که علت غایی را از افعال الهی نفی کرده‌اند این است که داعی وانگیزه زائد بر ذات ندارد و همان خود ذات و کمالش برای انجام فعل کافی است، و منظور کسانی که علت غایی و هدف از آفرینش را سود رساندن به مخلوقات یا به کمال رسیدن آنها قلمداد کرده‌اند این است که خواسته‌اند هدف فرعی و تبعی را بیان کنند، و حاصل آنکه برای هر یک از دو قول دیگر می‌توان تأویل صحیحی در نظر گرفت که منافاتی با قول مورد قبول نداشته باشد.

در شماره‌های آینده چنانچه مجالی فراهم آمد به هدف آفرینش جهان و انسان از دیدگاه قرآن و همچنین به مبحث «صفات خداوند» با دامنه گسترده‌تری پرداخته خواهد شد.

\* در تنظیم این مطلب از «تفسیر المیزان» مرحوم علامه طباطبایی (ره) و «معارف قرآن» و «آموزش فلسفه» استاد مصباح یزدی استفاده شده است.

